

نقد هریچ بر تعبیر کریپکی از مفهوم پیروی از قاعده

رضا مژمر*

چکیده

پل هریچ (Paul Horwich) در کتابها و مقالاتی مختلف به نقد برهان ویتگنشتاین کریپکی (۱۹۸۲) پرداخته است. در این مقاله به یکی از پاسخ‌های وی به یکی از برهان‌های ویتگنشتاین کریپکی پرداخته، استدلال می‌کنم که دلایل او برای رد برهان ویتگنشتاین کریپکی کفایت نمی‌کنند. در بخش ۲ به توضیح آرای ویتگنشتاین کریپکی و شکاکیت معنایی (Meaning Scepticism) خواهم پرداخت. در بخش ۳ به توضیح صورتبندی هریچ از استدلال هنجارمندی ویتگنشتاین کریپکی، که خود آن را «استدلال راهنمایی عقلانی» (The Rational Guidance Argument) نام می‌دهد، خواهم پرداخت. در بخش ۴ نقد هریچ بر این استدلال را بررسی خواهم کرد. چنان که خواهد آمد هریچ با پیشنهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی (Dispositional) که بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» (Self-correction disposition) مبتنی است می‌کوشد به استدلال راهنمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. با بخش ۵ استدلال علیه کارآمد بودن این پیشنهاد در پاسخ به ایراد هنجارمندی، مقاله را به پایان خواهم برد.

کلیدواژه‌ها: هریچ، کریپکی، ویتگنشتاین، آمایش، پیروی از قاعده.

۱. مقدمه

شرح درک ویتگنشتاین متأخر از دو مفهوم معنا و پیروی از قاعده، و از پی آن ارزیابی استدلال‌های وی، از زمان انتشار «پژوهش‌های فلسفی» (Philosophical Investigations) کنجکاوی فیلسوفان بسیاری را انگیزه کرده است و به بحث‌های درازدامنی منجر شده است که همچنان بر جای هستند. تصویر سول کریپکی (Saul Kripke) از آرای ویتگنشتاین (۱۹۸۲)

* استادیار فلسفه، گروه فلسفه ذهن، پژوهشگاه علوم شناختی، rezamosmer@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۲

یکی از مناقشه‌خیزترین این شرح‌ها بوده است. تفسیر خاص کریپکی از تصور ویتگنشتاین از مفاهیم معنا و پیروی از قاعده را که گاه به اختصار درک کریپکنشتاین (Kripkenstein) خوانده می‌شود فیلسوفان مختلفی هم از جهت صحت و روایی تفسیری و هم از نظر صحت استدلال‌های طرح شده در آن به چالش کشیده‌اند.^۱ پل هرپیچ از جمله کسانی است که در طی چند دهه در این باره قلم زده است. در این مقاله قصد داریم به یکی از پاسخ‌های هرپیچ به یکی از برهان‌های ویتگنشتاین کریپکی (در سرتاسر مقاله اصطلاح «ویتگنشتاین کریپکی» را به جای کریپکنشتاین به کار خواهیم برد) پرداخته، استدلال کنیم که دلایل هرپیچ برای رد برهان ویتگنشتاین کریپکی کفایت نمی‌کنند. در بخش ۲ به توضیح ویتگنشتاین کریپکی و شکاکیت معنایی (Meaning Scepticism) خواهیم پرداخت. چنان که خواهد آمد ویتگنشتاین کریپکی معتقد است که جمله‌های اسنادگر معنا/منظور^۲ (Meaning-ascribing sentence) فاقد شرط صدق هستند و واقعیت محتملی برای پشتیبانی آنها وجود ندارد. وی درباره گزینه‌های مختلفی به عنوان واقعیت‌هایی محتمل برای پشتیبانی از این جمله‌ها سخن می‌گوید و در نهایت جملگی آنها را رد می‌کند. یکی از این واقعیت‌های آمایش‌های^۳ (Disposition) آدمی است. هرپیچ دو استدلال علیه آنچه از آن به نظریه آمایشی معنا یاد می‌شود طرح می‌کند: استدلال امکان خطا و استدلال هنجارمندی (Normativity). به نظر وی هیچ کدام از این دو استدلال کارآمد نیستند. در بخش ۳ به توضیح صورتبندی او از استدلال هنجارمندی ویتگنشتاین کریپکی، که آن را «استدلال راهنمایی عقلانی» (The Rational Guidance Argument) نام می‌دهد، خواهیم پرداخت. در بخش ۴ نقد هرپیچ بر این استدلال را بررسی خواهیم کرد. چنان که خواهد آمد وی با پیشنهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی که بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» (Self-correction disposition) مبتنی است می‌کوشد به استدلال راهنمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. در بخش ۵ با انتقاد از این ابداع و استدلال علیه کارآمدی آن در پاسخ به ایراد هنجارمندی، مقاله را به پایان خواهیم برد.

۲. ویتگنشتاین کریپکی

در این بخش به توضیح تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین یا در واقع شکاکیت معنایی ویتگنشتاین کریپکی خواهیم پرداخت. به جمله زیر بنگریم:

(س) «Dogs bark.»

معنای (س) این است:

(م) سگها پارس می کنند.^۴

(م) نه تنها معنای (س) است بلکه معنای (پ) نیز است:

(پ) «سگها پارس می کنند.»

تنها فرق (س) و (پ) در این است که (س) جمله انگلیسی ای است که ریچارد سوم در نمایشنامه شکسپیر (Shakespeare, 2009: 1.1.23) به زبان آورده است و (پ) جمله فارسی ای که من در آغاز این مقاله گفته ام. از کجا می دانیم (س) و (پ) هم معنا هستند؟ کافی است بدانیم که ریچارد سوم از (س) همان چیزی را در نظر داشته است و می خواسته است بگوید که من از (پ). به عبارت دیگر لازم است بدانم که جمله های زیر همگی صادق اند:

(ریچارد-س ۱) «منظور ریچارد سوم از "Dog" سگ است.»

(ریچارد-س ۲) «منظور ریچارد سوم از "...bark" پارس می کنند است.»

(رضا-پ ۱) «منظور رضا/من از "سگ" سگ است.»

(رضا-پ ۲) «منظور رضا/من از "...پارس می کنند" پارس می کنند است.»

چهار جمله بالا «جمله های اسنادگر معنا/منظور» خوانده می شوند و نقش شان این است که به ما می گویند یک نفر چه چیزی را با گفتن یک عبارت (واژه یا جمله) منظور داشته است. صورت کلی چنین جمله هایی این است:

(صورت کلی) فرد ف از گفته «گ»، م را منظور دارد.

چنان که می بینیم جمله های اسنادگر منظور/معنا نه تنها می توانند از زبان اول شخص بیان شوند و فرد از آنچه خود منظور داشته است سخن بگویند، آن چنان که (رضا-پ ۱ و ۲) اظهار آن چیزی است که من منظور داشته ام، بلکه ممکن است در شکلی سوم شخص بیان گردند و درباره منظور فردی دیگر اظهار نظر کنند، آن چنان که (ریچارد-س ۱ و ۲) دو حکمی است که من درباره منظور ریچارد سوم صادر کرده ام.

ویتگنشتاین کریبکی سؤال مهمی طرح می کند: آیا اصولاً چیزی وجود دارد که به من بگوید کدام یک از جمله های فوق صادق و کدام یک کاذب اند؟ من این سؤال را «پرسش مابعدالطبیعی» نام می گذارم. پاسخ ضدشکاک به این سؤال مثبت است. به نظر وی کافی است نشان دهیم در چه شرایطی (رضا-پ ۱) صادق خواهد بود و به عبارت دیگر بگوییم

چه واقعیتی در جای «x» بنشیند (رضایپ ۱) صادق خواهد شد. شرط صدق (رضایپ ۱) را به این صورت بنویسیم:

(شرط صدق رضایپ ۱) (رضایپ ۱) صادق است اگر و تنها اگر x

چه چیزی و چه واقعیتی است که مثلاً (رضایپ ۱) را صادق می‌کند و (رضایپ ۳) را کاذب؟ پرسش از این که آیا اصولاً واقعیتی که جمله‌های اسنادگر منظور را صادق/کاذب کند وجود دارد یا نه، «شکاکیتی مابعدالطبیعی» (Metaphysical Scepticism) است. این شکاکیت نحوی از شکل عام «شکاکیت معناشناختی» (Meaning Scepticism) است. ویتگنشتاین کریپکی به بسط و شرح گونه‌ای ریشه‌ای از شکاکیت معناشناختی یعنی شکاکیت مابعدالطبیعی می‌پردازد و از آن می‌پرسد که آیا واقعیتی مابه‌ازاء صورتهای اسناد معنا/منظور (اول شخص و سوم شخص) وجود دارد؟^۵

ویتگنشتاین کریپکی به بررسی نظریه‌های مختلفی می‌پردازد که درباره ماهیت امور واقعی‌ای که جمله‌های اسنادگر منظور/معنا را صادق می‌کنند سخن می‌گویند. به عبارت دیگر وی می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که شرط صدق جمله‌های اسنادگر معنا/منظور چیست و مثلاً چه واقعیتی باید به جای متغیر x بنشیند. ویتگنشتاین کریپکی گزینه‌های مختلفی را در نظر آورده، یک به یک بررسی و رد می‌کند. او از آن می‌گوید که این واقعیتها نه می‌توانند واقعیت‌های نافروکاستنی معناشناختی باشند و نه قابل فروکاهش به واقعیت‌های ذهنی و واقعیت‌های افلاطونی هستند. افزون بر این وی فروکاهش به واقعیت‌های رفتاری و نیز آمایش‌های رفتاری را نیز بررسی و رد می‌کند. من در این مجال تنها به استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی علیه واقعیت‌های رفتاری و آمایش‌های رفتاری می‌پردازم.^۶ (نظریه فروکاهش به رفتار) جمله‌های اسنادگر منظور/معنا درباره واقعیت‌های معناشناختی فروکاستنی به واقعیت‌های فیزیکی رفتاری اند. بگذارید با نقلی از کریپکی شروع کنم:

فکر می‌کنم که واژه "میز" را هم این گونه آموخته‌ام که آن در آینده را بر بی‌شمار شیء اطلاق کنم. به عبارت دیگر می‌توانم این اصطلاح را در موقعیتی یکسر تازه مثل زمانی که برای نخستین بار در برج ایفل وارد می‌شوم و میزی در زیرزمین آن می‌بینم به کار ببرم. پاسخ من چیست به شکاکیتی که فرضش این است که منظور من از "میز" در گذشته میم بوده است و "میم" هر آن چیزی است که یا میزی باشد که در زیرزمین برج ایفل نباشد یا صندلی‌ای باشد که در زیرزمین برج ایفل است؟ آیا نخستین باری که

موفق به "فهم مفهوم" می‌شدم به روشنی دربارهٔ برج ایفل اندیشیده بودم و به خودم دستور راهنمایی داده بودم که منظورم از "میز" چیست؟ به فرض هم که به برج اندیشیده بوده باشم آیا نمی‌توان هر دستور راهنمایی را که به خود داده‌ام چنان تفسیر کرد که با فرضیهٔ شکاک جور در بیاید؟ (Kripke, 1982: 19)

کریپکی می‌گوید به نظر می‌رسد که کاربردهای گذشتهٔ من از واژهٔ «میز» به من راهنمای عملی‌ای بدهند که به من بگوید در چه مواردی در آینده باید کلمهٔ «میز» را به کار ببرم و در چه موقعیت‌هایی نه. به تعبیری تجارب گذشته‌ام به من می‌گویند در موقعیت‌های تازه‌ای همچون دیدن میزی در زیرزمین برج ایفل چه باید کرد: باید به آن شیء هم «میز» بگویم. به سخنی دیگر کریپکی از شهود عرفی مان می‌گوید مبنی بر آن که:

(م) «...میز است» بر چیزی صدق می‌کند/قابل اطلاق است اگر و تنها اگر آن چیز یک میز باشد.

(میز) چیزی یک میز است اگر و تنها اگر آن چیز ویژگی T را دارا باشد.

حال شکاک می‌پرسد که من از کجا می‌دانم که در گذشته وقتی لفظ «میز» را به کار برده‌ام منظورم میز با تعریف (میز) بوده است و نه میز با تعریف (میم):

(میم) چیزی یک میز است اگر و تنها اگر یا (a) آن چیز ویژگی T را دارا باشد و در زیرزمین برج ایفل نباشد یا (b) صندلی‌ای باشد و در زیرزمین برج ایفل باشد.

از آن جایی که در گذشته من هیچ‌گاه به زیرزمین برج ایفل نرفته‌ام هیچ یک از چیزهایی که با ویژگی T دیده‌ام در زیرزمین برج ایفل نبوده‌اند. به این ترتیب آن چه که همیشه در عمل باعث شده است من چیزی را «میز» بخوانم تنها تحقق شرط (a) در (میم) بوده است. در گذشته هیچ‌گاه شرط (b) تحقق نیافته است چرا که من هیچ‌گاه به زیرزمین برج نرفته‌ام. مدعای شکاک این است که همهٔ تجارب گذشتهٔ من نه تنها مؤید این فرضیه هستند که از «میز» (میز) را منظور داشته‌ام بلکه این فرضیه را هم تأیید می‌کنند که (میم) را منظور داشته‌ام. به عبارت دیگر تجارب پیشین من نمی‌توانند بگویند که عبارتی مانند «...میز است» را به چه معنایی به کار برده‌ام.

ویتگنشتاین کریپکی در بررسی امکان فروکاهش جمله‌های اسناد معنا/منظور به رفتار این امکان را در نظر می‌گیرد که شاید کسی بگوید صدق و کذب جمله‌های اسنادگر منظور/معنا تابعی از واقعیت‌های فیزیکی رفتار زبانی و غیرزبانی گذشتهٔ ما است. به نمونهٔ

(رضاپ ۲) بنگریم. ادعای مورد بررسی ویتگنشتاین کریپکی این است که رفتارهای زبانی یا غیرزبانی گذشته من آن واقعی است که (رضاپ ۲) را صادق می‌کند:

(شرط صدق رضاپ ۲) (رضاپ ۲) صادق است اگر و تنها اگر رضا فلان و بهمان رفتار را از خود نشان دهد.

فرض کنیم رفتار مورد بحث چیزی همچون رفتار زبانی زیر باشد:

(رفتار زبانی) اگر به کسی موجودی را نشان بدهند که از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده در می‌آورد و از وی پرسند که «این جاندار چه می‌کند؟» وی پاسخ دهد: «این موجود پارس می‌کند.»

شاید آن واقعی که بتواند جمله (رضاپ ۲) را تصدیق کند چیزی نباشد مگر این رفتار من در گذشته که هر بار موجودی را دیده‌ام که از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده در می‌آورده است به پرسش «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ داده‌ام که «این موجود پارس می‌کند.» به این ترتیب شرط صدق (رضاپ ۲) خواهد بود:

(شرط صدق رضاپ ۲*) (رضاپ ۲) صادق است اگر و تنها اگر رضا به پرسش «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ دهد که «این موجود پارس می‌کند» اگر و تنها اگر آن موجود از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده در آورد.

در تعیین (شرط صدق رضاپ ۲*) از واقعی رفتاری استفاده کرده‌ایم. من با علم به این که شرط صدق (رضاپ ۲) چیزی نیست مگر (شرط صدق رضاپ ۲*) نتیجه می‌گیرم که همواره و در گذشته منظورم از «...پارس می‌کند»، پارس می‌کند بوده است و من «پارس کردن» را این گونه فهمیده بودم:

(پارس) «...پارس می‌کند» بر چیزی صدق می‌کند/قابل اطلاق است اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند.

(پارس ۱) چیزی پارس می‌کند اگر و تنها اگر آن چیز از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده درآورد.

حال شکاک از ما می‌خواهد به این داستان بیندیشیم. من در گذشته هرگز پارس کردن سگی را در زیرزمین برج ایفل ندیده‌ام. سؤال وی این است که من از کجا می‌دانم که وقتی در گذشته می‌گفتم سگها پارس می‌کنند (پ) منظورم از «پارس کردن»، (پارس ۱) بوده است و نه (پارس ۲):

(پارس ۲) چیزی پارس می‌کند اگر و تنها اگر یا (a) آن چیز از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده درآورد و در زیرزمین برج ایفل نباشد یا (b) آن چیز زوزه بکشد و در زیرزمین برج ایفل باشد.

به نظر می‌رسد تمامی تجارب گذشته من هم مؤید این نظر است که من از «پارس کردن» (پارس ۱) را منظور داشته‌ام و هم این که (پارس ۲) را مراد کرده‌ام. به این ترتیب چنین نمی‌نماید که رفتارهای پیشین من واقعیت‌های ممکن باشند که بتوانند بگویند منظور من از واژه‌ای و عبارتی چه بوده است.

(نظریه فروکاهش به آمایش رفتاری) جمله‌های اسنادگر منظور/معنا درباره واقعیت‌های معاشناختی فروکاستنی به واقعیت‌های آمایشی اند.

شاید کسی پیشنهاد کند که واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر نه حالت‌های ذهنی در حال حاضر فرد (آن چنان که نظریه فروکاهش به حالت‌های ذهنی پیشنهاد کرده است) و نه رفتارهای بالفعل گذشته (آن سان که نظریه فروکاهش به رفتار طرح کرده است)، بلکه در واقع آمایش‌های رفتاری ما است. جمله‌ای همچون (رضای ۲) را نه رفتار (غیر)زیبانی گذشته من، بلکه در حقیقت آمایش من برای ابراز شکل خاصی از رفتار، در شرایطی آرمانی، است که تصدیق یا تکذیب می‌کند. این را که من از «...پارس می‌کند» در گذشته چه چیزی را منظور داشته‌ام می‌توان با ارجاع به آمایش من برای پاسخ به این پرسش که «این جاندار چه می‌کند؟» توضیح داد:

(شرط صدق رضای ۲) (رضای ۲) صادق است اگر و تنها اگر رضا آمایش داشته باشد به پرسش «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ دهد «این موجود پارس می‌کند» اگر و تنها اگر آن موجود از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته گسسته و نخراشیده در آورد.

آن واقعیتی که به من می‌گوید در گذشته هر گاه گفته‌ام موجودی پارس می‌کند منظورم این بوده است که آن موجود پارس می‌کند چیزی نبوده است مگر آمایش من برای کاربرد لفظ «پارس کردن» به نحوی خاص. من همواره «پارس کردن» را این گونه به کار برده‌ام که اگر شرایطی محقق شود که من موجودی را بینم که پارس می‌کند و در آن شرایط از من پرسند «این جاندار چه می‌کند؟» آمایش داشته باشم بگویم پاسخ دهم «این موجود پارس می‌کند». ویتگنشتاین کریپکی این گزینه را نیز رد می‌کند (Kripke, 1982: 22-37) اما بحث درباره دلیل رد رویکرد آمایشی را به بخش بعد موکول می‌کنم.

سرانجام ویتگنشتاین کریپکی پس از رد همه نامزدها نتیجه می‌گیرد که هیچ واقعیتی که صدق و کذب (رضا-پ ۲) را مشخص می‌کند وجود ندارد. به عبارت دیگر جمله‌های اسنادگر معنا/منظور فاقد شرط صدق هستند و نمی‌توان گفت چه واقعیتی است که یک جمله اسنادگر معنا/منظور را صادق و نقیضش را کاذب می‌کند. چنین ادعایی این نتیجه متناقض‌نما را خواهد داشت که «با هیچ واژه‌ای نمی‌توان چیزی را منظور داشت» (Kripke, 1982: 54). چرا چنین ادعایی متناقض‌نما است؟ به این دلیل که اگر این ادعا صادق باشد آنگاه هیچ یک از واژه‌های سازنده خود آن معنایی نخواهند داشت و به این ترتیب این ادعا معنایی نخواهد داشت. روشن است که جمله برای آن که صادق یا کاذب باشد باید پیشتر معنادار باشد و مادام که معناداری ادعا زیر سؤال است نمی‌توان به صدق و کذبش پرداخت. (Kusch, 2006: 23) این نتیجه را ویتگنشتاین کریپکی «متناقض‌نمای شکاکانه» (Sceptical paradox) می‌خواند. وی برای حل این مشکل دو راه پیشنهاد می‌کند: راه حل سراسر است (Straight solution) و راه حل شکاکانه (Sceptical solution). راه حل سراسر است «عبارت است از کشف ایرادهایی در استدلال، مثلاً از راه اشاره به این که گونه‌های دیگری از واقعیات وجود دارند که استدلال در نظر نداشته است» (Horwich, 1998, 213). چنین واقعیتهایی می‌توانند نامزدهای خوبی برای توضیح معناداری جمله‌های اسنادگر معنا/منظور باشند. راه حل شکاکانه با پذیرش این نتیجه شکاکانه که واقعیت‌هایی مطابق با جمله‌های اسنادگر منظور وجود ندارند می‌کوشد نشان دهد چنان نتیجه‌ای «آن اندازه که در ابتدا می‌نماید متناقض‌نما و یا ریشه‌ای نیست. خصوصاً این که این نتیجه شکاکانه در گفتار روزمره‌مان درباره معنا خدشه‌ای وارد نمی‌کند.» (Horwich, 1998: 213). ویتگنشتاین کریپکی بیان می‌دارد که بر خلاف جمله‌ای همچون «آب حلال شکر است» جمله‌های (ریچارد-س ۱) و (رضا-پ ۱) توصیف و بازنمایی واقعیتی نیستند بلکه در واقع بیان گونه‌ای هنجار و توصیه درباره نحوه کاربرد عبارات هستند: «بر همین قیاس می‌توان گفت که اسنادهای معنا/منظور بر خلاف ظاهر نحویشان به همان شیوه‌ای که در توصیفها می‌بینیم به کار نمی‌روند بلکه در واقع کارکردی هنجاری دارند و از همین روی هم ناواقعی می‌باشند.» (Horwich, 1998: 217).^۷

مهمترین بحث ویتگنشتاین کریپکی در بررسی نظریه‌های مختلف توضیح دهنده معنای جمله‌های اسنادگر منظور، گفتار وی درباره نظریه فروکاهشی آمایشی و رد آن است. هریچ بدین باور است که استدلال ویتگنشتاین کریپکی علیه نظریه‌های آمایشی درباره معنا

قانع‌کننده نیست و همچنان می‌توان از نظریه‌های آمایشی دفاع کرد. در بخش بعدی به تقریر هریچ از استدلال ویتگنشتاین کریپکی می‌پردازم.

۳. استدلال راهنمایی عقلانی

ویتگنشتاین کریپکی دو مشکل مهم پیش روی نظریه آمایشی معنا می‌نهد: مشکل خطا (The Problem of Error) و مشکل هنجارمندی (The Problem of Normativity). به اعتقاد وی نظریه‌های آمایشی نمی‌توانند به این دو پاسخی درخور بدهند. هریچ درباره هر دو ایراد صحبت کرده است. در این مقاله تنها به بحث هریچ در باب مشکل هنجارمندی (همین بخش) که خود آن را «استدلال راهنمایی عقلانی» (The Rational Guidance Argument) می‌نامد و نقدش بر این استدلال (بخش ۴)، می‌پردازم. هریچ استدلال را این گونه صورتبندی کرده است:

«۱. منظور داشتن چیزی با واژه‌ای عبارت است از پیروی از قاعده‌ای خاص در کاربست آن.

۲. شرط راهنمایی عقلانی (The Rational-Guidance Requirement): اگر این که کسی از فلان قاعده خاص پیروی کند مبتنی بر بهمان واقعیت اساسی درباره وی باشد، آن گاه آن واقعیت باید بتواند توضیح دهد چرا قاعده راهنمای عقلانی وی بوده است. از این بیشتر، آن واقعیت باید دستورهایی را که می‌گویند وی چه باید بکند و دلیلی برای انجام آن کار پیش روی او می‌گذارند با هم یکپارچه کند.

۳. با این حال آمایش برای کاربردها واکنشهایی غیرارادی می‌باشند و نه چنین دستورها یا راهنماهای عقلانی‌ای را شکل می‌دهند و نه در تشکیل آنها نقشی دارند.

۴. بنا بر این، پیروی از قاعده در کاربرد یک واژه (و به این ترتیب منظور داشتن چیزی با آن واژه) نمی‌تواند حاصل آمایش برای کاربرد آن باشد.» (Horwich, 2012: 146)

استدلال را می‌توان صوری‌تر و به این شکل نگاشت:

مقدمه ۱. رضا از واژه w ، m را منظور دارد اگر و تنها اگر رضا از قاعده کاربرد R پیروی کند.

مقدمه ۲. اگر رضا از قاعده کاربرد R پیروی کند تنها اگر واقعیتی وجود داشته باشد همچون F ، آنگاه واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود.

مقدمه ۳. با این حال واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R نیست.

نتیجه. چنین نیست که رضا از قاعده کاربرد R پیروی می کند تنها اگر واقعیتی وجود داشته باشد همچون F.

بگذارید نگاهی به مقدمه‌های استدلال را بیندازیم. مقدمه ۱ را می توان از استدلال حذف کرد بی آنکه خدشه‌ای به آن وارد شود چرا که برای اخذ نتیجه تنها به مقدمات ۲ و ۳ نیاز است. با این حال هریچ (Horwich, 2012: 146 n. 3) معتقد است که اندراج این مقدمه دارای این مزیت است که به ما گوش زد می کند که کریپکی میان معنا و پیروی از قاعده ربطی وثیق می بیند و هر دو را دست به گریبان متناقض نمای شکاکانه یکسانی می داند. مقدمه ۱ استدلال از اندیشه مهمی پرده بر می دارد: این که منظور داشتن چیزی از یک واژه یا عبارت هیچ نیست مگر پیروی کردن از یک قاعده. به دو نمونه (رضای-۲) و (ریچاردس-۲) باز گردیم:

(رضای-۲) «منظور رضا/من از "...پارس می کند" پارس می کند است.»

(ریچاردس-۲) «منظور ریچارد سوم از "bark..." پارس می کند است.»

چه موقع می گوئیم منظور ریچارد سوم از «bark...» و منظور رضا/من از «...پارس می کند»، پارس می کند است؟ وقتی که بتوانیم نشان دهیم ریچارد سوم در کاربرد عبارت «bark...» و رضا در کاربرد عبارت «...پارس می کند» از قاعده‌ای پیروی کرده‌اند. من از چه قاعده‌ای در کاربرد «...پارس کردن» پیروی کرده‌ام؟ یک پاسخ این است:

(قاعده پارس) اگر به تو موجودی را نشان بدهند و بپرسند «این جاندار چه می کند؟»

آنگاه باید پاسخ دهی «این موجود پارس می کند» اگر و تنها اگر این جاندار پارس کند.

هرگاه در کاربرد عبارت «پارس کردن» از (قاعده پارس) پیروی کنم از «پارس کردن» پارس کردن را مراد کرده‌ام. ویتگنشتاین کریپکی خواهد گفت که از روی سابقه گذشته رضا در ارائه پاسخ «این موجود پارس می کند» به پرسش «این جاندار چه می کند؟» نمی توان گفت وی از (قاعده پارس) پیروی کرده است یا (قاعده پارس*):

(قاعده پارس*) اگر به تو موجودی را نشان بدهند و بپرسند «این جاندار چه می کند؟»

آنگاه باید پاسخ دهی «این موجود پارس می کند» اگر و تنها اگر (a) یا این جاندار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا (b) این جاندار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد.

سوال شکاک این است که از کجا بدانیم که رضا از کدام قاعده در کاربرد «پارس کردن» تبعیت کرده است؟ به سخنی دیگر چه چیزی به ما می‌گوید جمله (ج ۱) درست است یا (ج ۲):

(ج ۱) رضا در کاربرد «پارس کردن» از قاعده (قاعده پارس) پیروی کرده است.

(ج ۲) رضا در کاربرد «پارس کردن» از قاعده (قاعده پارس*) پیروی کرده است.

آن واقعیتهایی که (ج ۱) را صادق و (ج ۲) را کاذب کند چیست؟ پاسخ طرفدار رویکرد آمایشی این است: نوع آمایش رضا برای این که به پرسش «این جاندار چه می‌کند؟» چگونه پاسخ دهد تعیین می‌کند کدام یک صادق است. به نظر طرفدار رویکرد آمایشی (واقعیت ج ۱) آن چیزی است که (ج ۱) را صادق می‌کند و (واقعیت ج ۲) آن چیزی که (ج ۲) را:

(واقعیت ج ۱) رضا آمایش دارد به این پرسش که «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ دهد «این موجود پارس می‌کند» اگر و تنها اگر آن جاندار پارس کند.

(واقعیت ج ۲) رضا آمایش دارد به این پرسش که «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ دهد «این موجود پارس می‌کند» اگر و تنها اگر یا آن جاندار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا آن جاندار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد.

به زعم طرفدار رویکرد آمایشی آن واقعیتهایی که راهنمای عقلانی و دلیل من (رضا) در کاربست عبارت «پارس کردن» است و به وی می‌گوید که «پارس کردن» را باید چنان به کار برد چیزی نیست مگر آمایش خاص رضا برای شیوه‌ای خاص از اطلاق «پارس کردن» (مقدمه ۲). ویتگنشتاین کریبکی (در مقدمه ۳) با این نظر مخالفت می‌کند و معتقد است آمایش‌های من (رضا) برای نوع خاصی از اطلاق «پارس کردن» هرگز به وی نمی‌گوید که وی باید چنان کند. آمایش‌های پیشینم به من (رضا) دست بالا می‌گویند که در آینده «پارس کردن» را بر چه ویژگی‌هایی اطلاق خواهم کرد. اگر من در گذشته آمایش داشته‌ام به سؤال «این جاندار چه می‌کند؟» پاسخ دهم «این موجود پارس می‌کند» اگر و تنها اگر یا این جاندار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا این جاندار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد، هم اینک و در آینده هم احتمالاً به این پرسش همین گونه و با همین شرایط پاسخ خواهم داد. با این حال از این سخن نتیجه نمی‌شود که من باید با تحقق چنین شروطی بگویم «این موجود پارس می‌کند». رویکرد آمایشی تنها قادر به پیش‌بینی نحوه کاربرد واژه است و پیش‌بینی ارتباطی به «راهنمای عقلانی» و خصلت هنجارین معنا ندارد. آمایش‌های پیشین من تنها قادر به توصیف (Description) و پیش‌بینی کاربردهای حال و

آینده من خواهند بود اما از توصیه به این که اینک و در آینده چگونه باید واژه را به کار ببرم ناتوان هستند. آمایش‌های من فاقد خصلت هنجاری (Normative) هستند. به نظر ویتگنشتاین کریپکی باید میان پاسخی که فرد خواهد داد و پاسخ که وی باید بدهد فرق گذارد. هر گزینه‌ای برای واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر معنا باید بتواند کاری را به درستی انجام دهد: جدا کردن کاربرد و اطلاق نادرست یک واژه (آنچه وی نباید انجام دهد) از کاربرد درست آن (آنچه وی باید انجام دهد). به نظر ویتگنشتاین کریپکی آمایش‌های فرد قادر نیستند چنین نقشی را ایفا کنند و به همین دلیل نمی‌توانند واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر معنا باشند (Kripke, 1982: 22-24). چنین مخالفتی را می‌توان در مقدمه ۳ باز یافت. از این همه ویتگنشتاین کریپکی نتیجه می‌گیرد که پیروی کردن از قاعده که ضامن معناداری عبارات است ربطی به آمایش‌های فرد برای کاربرد خاصی از عبارت ندارد و آمایش‌های وی نمی‌توانند ضمانت دهند او به درستی از قاعده‌ای پیروی کند.

۴. نقد هریچ بر استدلال راهنمایی عقلانی

هریچ «استدلال راهنمایی عقلانی» علیه نظریه آمایشی را نامؤثر می‌داند:

«حتی اگر بپذیریم که این استنتاج اعتبار دارد و مقدمات ۱ و ۳ درست هستند، استدلال محتوم به شکست است به این دلیل که حتی با این فرضها هم هنوز مقدمه ۲ (شرط راهنمایی عقلانی) نمی‌تواند درست باشد.» (Horwich, 2012, 147)

چنین می‌نماید که نقد هریچ بر استدلال ویتگنشتاین کریپکی بر راستی (Soundness) استدلال است و کاری با اعتبارش (Validity) ندارد. وی می‌گوید استدلال راست نیست چرا که حتی اگر دو مقدمه ۱ و ۳ صادق باشند، مقدمه ۲ کاذب است. هریچ میان دو گونه پیروی از قاعده تمایز قائل می‌شود: پیروی از قاعده صریح (Explicit) و پیروی از قاعده ضمنی (Implicit). به نظر وی مفهوم «پیروی از قاعده» در استدلالی تواند به معنای پیروی از قاعده صریح یا ضمنی باشد.

پیروی از قاعده صریح عبارت است از پیروی کردن از قاعده‌ای که صریحاً بیان و صورتبندی شده است و به ما «دلیل پشتیبانی‌کننده قابل بیانی برای عمل» (Horwich, 2012: 147) به دست می‌دهد:

«پیروی از قاعده صریح چیزی نسبتاً آشنا است؛ قاعده بیان می‌شود و صورتبندی آن، به تبع معنایی که دارد، می‌تواند عمل ما را هدایت کند.» (Horwich, 2010: 115)

به نظر هریچ پیروی از قاعده صریح ما را به مشکل تسلسل فاسد (Vicious regress) گرفتار می‌کند. مثالی بیاورم. فرض کنید می‌خواهید به کسی که تا به حال شطرنج بازی نکرده است این بازی را یاد بدهید. تصمیم می‌گیرید اول قواعد بازی مهره فیل را به وی بیاموزید. برخی از این قواعد عام هستند و درباره همه مهره‌های دیگر هم صادق هستند و برخی دیگر تنها در مورد مهره فیل صادق می‌باشند. فرض کنیم هر کس این چهار قاعده را یاد بگیرد آموخته است چگونه مهره فیل را در بازی شطرنج حرکت دهد:

قاعده عام) هیچ مهره‌ای مجاز نیست مهره‌های هم‌رنگش را بزند.

قاعده ۱) فیل تنها مجاز است به صورت اریب حرکت کند.

قاعده ۲) فیل مجاز است نخستین مهره‌ای را که در مسیر حرکتش قرار دارد بزند.

قاعده ۳) فیل مجاز نیست از روی هیچ مهره‌ای در مسیر حرکتش بپرد.

این چهار قاعده به صراحت حرکت‌های مجاز فیل را برای ما روشن می‌کنند و بیان می‌دارند. مشکل اساسی پیش روی این است که تنها و تنها کسی می‌تواند بازی فیل را بیاموزد که پیشتر بداند منظور از «هم‌رنگ بودن» چه چیزی است و «اریب حرکت کردن» چه جور حرکتی است و غیره. برای آن که هر یک از این مفاهیم را تعریف کنیم ناگزیر به قواعد دیگری نیاز خواهیم داشت. برای مثال اریب حرکت کردن را در نظر بگیریم و فرض کنیم قاعده‌ای که به ما می‌گوید چه حرکتی اریب است و چه حرکتی اریب نیست این باشد:

قاعده اریب) اریب حرکت کردن منحصراً عبارت است از حرکتی که با یک حرکت خیالی مستقیم از خانه‌ای که مهره در آن قرار دارد زاویه ۴۵ درجه داشته باشد.

ویژگی مهم (قاعده اریب) این است که به ما می‌گوید که حرکت مهره اسب نمی‌تواند حرکتی اریب محسوب شود و به همین دلیل هم مهره اسب از (قاعده ۱) پیروی نمی‌کند. آیا به سر منزل مقصود رسیده‌ایم؟ هنوز معلوم نیست! برای آن که فرد بداند چه حرکتی اریب است لازم است باز هم چیز دیگری بداند: این که «حرکت مستقیم» چیست و «زاویه داشتن» چه جور چیزی است. به نظر می‌رسد این رشته تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و نتیجه‌اش آن خواهد بود که هرگز نتوان به کسی شطرنج آموخت. چنین چیزی

خلاف شهود است و هر روزه در جهان صدها نفر شطرنج می‌آموزند. نتیجه آن که به نظر می‌رسد که پیروی از قاعده نمی‌تواند از گونه پیروی از قاعده صریح باشد چرا که به تسلسلی فاسد می‌انجامد (See Horwich, 2012: 118 and 149). به سخن دیگر اگر «پیروی از قاعده» در مقدمه ۲ به معنای «پیروی از قاعده صریح» باشد آنگاه برای اعتبار استدلال لازم است که در مقدمه ۱ نیز منظور از «پیروی از قاعده»، «پیروی از قاعده صریح» باشد. مشکل این است که در این صورت مقدمه ۱ نمی‌تواند صادق باشد چرا که برای منظور داشتن چیزی با یک واژه لازم است از قاعده‌ای صریح پیروی کنیم که پیروی از آن خود منوط به پیروی از قاعده دومی است و الی آخر. این بدان معنا خواهد بود که هرگز نمی‌توان از هیچ قاعده‌ای پیروی کرد. با این حال همیشه می‌توان از کلمه‌ای چیزی را مراد کرد. معنای این حرف آن است که اگر پیروی از قاعده «صریح» باشد مقدمه ۱ کاذب خواهد بود. هرچنین نتیجه می‌گیرد که پیروی از قاعده همواره باید از گونه پیروی ضمنی باشد (Horwich, 2010: 126-127). حال سؤال این است که پیروی از قاعده ضمنی چیست؟ هرچنین میان پیروی از قاعده ضمنی و پیروی ناخودآگاه از قاعده فرق می‌نهد:

پیروی از قاعده ضمنی بیشتر یک فرض نظری و نه چندان روشن است. پیروی از قاعده ضمنی با پیروی ناخودآگاه از قاعده فرق دارد. پیروی ناخودآگاه از قاعده می‌تواند پیروی ناآگاهانه فرد از قاعده‌ای باشد که به صراحت در زبان اندیشه وی صورتبندی شده است. جوهر پیروی از قاعده ضمنی این است که هیچ صورتبندی‌ای از قاعده مستقیماً قابل اجرا و عملی نیست. (Horwich, 2010: 115)

قاعده‌ای را که قرار است از آن پیروی کنیم نه می‌توان در زبان روزمره صورتبندی کرد و نه در زبان اندیشه. به این ترتیب ضمنی بودن یک قاعده را باید بر حسب بیان‌ناپذیری آن فهمید. ضمنی بودن پیروی از قاعده با مقدمه ۱ جور در می‌آید؛ «تا آنجا که صحبت از پیروی از قاعده ضمنی است روشن است که... منظور داشتن چیزی با یک کلمه عبارت است از پیروی کردن ضمنی از قاعده خاصی در کاربرد آن کلمه.» (Horwich, 2010: 125) چنین می‌نماید که اگر پیروی از قاعده در مقدمه ۱ ضمنی باشد دیگر دچار مشکل تسلسل فاسد نخواهیم شد، اما به نظر هرچنین پیروی از قاعده ضمنی مشکلی دیگر در استدلال پیش می‌آورد:

«[پیروی از قاعده ضمنی] نمی‌تواند واجد صورتبندی و راهنمایی از آن قسم که در پیروی از قاعده صریح مورد نظر است، باشد.» (Horwich, 2012: 147)

به نظر هریج مقدمه ۲ از استدلال متکی بر این «پیش شرط قوی» ویتگنشتاین کریپکی است که «قواعد باید راهنمایی‌هایی صریح پیش بنهند» (Horwich, 2012: 148). با چنین پیش شرطی مقدمه ۲ تنها زمانی صادق خواهد بود که منظور از «پیروی از قاعده» در آن «پیروی از قاعده صریح» باشد. با این توضیح روشن می‌شود که اگر برای حفظ اعتبار استدلال، مفهوم «پیروی از قاعده» در مقدمه ۲ و ۱ را مفهوم یگانه «پیروی از قاعده ضمنی» بشماریم اگر چه مقدمه ۱ صادق خواهد شد مقدمه ۲ کاذب خواهد شد. چنین می‌نماید که استدلال ویتگنشتاین کریپکی دچار مشکلی اساسی است. پیروی از قاعده یا ضمنی است یا صریح. اگر صریح باشد آنگاه مقدمه ۲ صادق است اما مقدمه ۱ کاذب خواهد شد (به دلیل گرفتاری در تسلسل فاسد). اگر ضمنی باشد آن گاه مقدمه ۱ صادق خواهد بود اما مقدمه ۲ کاذب خواهد شد چرا که تنها قواعد صریح می‌توانند راهنمای عمل واقع شوند.^۹ هریج راهی برای نجات استدلال ویتگنشتاین کریپکی علیه توضیح آمایشی از معنا پیشنهادی ارائه می‌دهد:

شاید استدلال بهتری در مقابل این نقد وجود داشته باشد؛ استدلالی که به این فرض قوی نیازی نداشته باشد که قواعد باید راهنماهایی صریح باشند. شاید همین اندازه کفایت کند که بگوییم هر تحلیل معقولی از «پیروی از قاعده» باید بتواند توضیح دهد که چرا چنین فعالیت‌هایی دلیل سازگاری (Conformity) هستند و بعد با کمک مقدمه ۳ استدلال کنیم که هیچ توضیح آمایشی خالصی قادر به برآوردن آن شرط ضعیف‌تر نیست. (Horwich, 2012: 148)

پیشنهاد این است که ویتگنشتاین کریپکی به جای این شرط قوی که تنها پیروی از قاعده صریح می‌تواند راهنمای عقلانی‌ای برای عمل فراهم کند شرط ضعیف‌تری بگذارد به این قرار که هر گونه پیروی از قاعده‌ای (صریح یا ضمنی) می‌تواند راهنمای عقلانی‌ای برای عمل فراهم کند. راهی برای توضیح شرط ضعیف هریج این است که بگوییم مفهوم «پیروی از قاعده» در استدلال را فصلی (Disjunctive) و به صورت «پیروی از قاعده صریح یا پیروی از قاعده ضمنی» فهم کنیم. روشن است که با شرط ضعیف فوق می‌توان استدلالی معتبر علیه نظریه آمایشی معنا شکل داد. استدلال تازه چنین خواهد بود:

مقدمه ۱*۱. رضا از واژه w ، m منظور دارد اگر و تنها اگر رضا از قاعده صریح یا ضمنی کاربرد R پیروی کند.

مقدمه ۲* . اگر رضا از قاعده کاربرد R به نحوی صریح یا ضمنی پیروی کند تنها اگر واقعیتی وجود داشته باشد همچون F، آنگاه واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود. مقدمه ۳. با این حال واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R نیست. نتیجه. چنین نیست که رضا از قاعده کاربرد R به نحوی صریح یا ضمنی پیروی می کند تنها اگر واقعیتی وجود داشته باشد همچون F.

به نظر می رسد با از اهمیت انداختن تمایز صریح و ضمنی و قرار دادن آنها در قالب یک ترکیب فصلی، مشکل استدلال حل می شود. با این همه هرچند معتقد است که حتی چنین راهبردی هم چندان کارساز نخواهد بود و ضرورتاً نمی تواند نظریه آمایشی را رد کند. وی می گوید استدلال تازه نیز نمی تواند نظریه آمایشی معنا را رد کند از این روی که مقدمه ۲* در آن کاذب است. نتیجه آن که استدلال ناراست خواهد بود. دلیل هرچند در کاذب دانستن مقدمه ۲* ریشه در درک خاص وی از مفهوم «پیروی از قاعده ضمنی» دارد:

«[پیروی از قاعده ضمنی] هیچ نیست مگر (الف) گرایش به سازگاری با انتظام در کاربرد واژه، به همراه (ب) احساس رضایت یا نارضایتی که گاه به تصحیح خویش می انجامد.» (Horwich, 2012: 148)^{۱۰}

به باور هرچند اگر چنین برداشتی از مفهوم «پیروی از قاعده ضمنی» را بپذیریم آن گاه حتی شرط ضعیف نیز نخواهد توانست نظریه آمایشی را رد کند به این خاطر که نظریه آمایشی می تواند با چنین توضیحی از پیروی از قاعده ضمنی به خوبی سازگار باشد: شرط (الف) یا شرط «گرایش به سازگاری با انتظام در کاربرد واژه» همان آمایش برای سازگاری با انتظام در کاربرد واژه است و روشن است که چنین آمایشی درست همان واقعیتی است که دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود.

بگذارید نگاهی دقیق تر به توضیح هرچند از مفهوم پیروی از قاعده ضمنی بیندازیم و ببینیم چگونه چنین توصیفی قادر به توضیح معناداری جمله های اسنادگر منظور/معنا است. وی می گوید که به چیزی و تنها به چیزی می گوئیم «پیروی از قاعده ضمنی» که دو شرط را برآورده کند:

«فرد S از قاعده R به نحوی ضمنی پیروی می کند اگر و تنها اگر:

(الف) فعالیت S تحت تأثیر قانون آرمانی R باشد

(ب) فرد S گرایشی داشته باشد به تصحیح مصداق های ناسازگاری (یعنی به آمایش های

اولیه خود واکنش نشان دهد).» (Horwich, 2010: 117)

مفهوم «قانون آرمانی» (Ideal Law) مفهومی آشنا در علم تجربی است. گاه برای تبیین رفتار یک نظام (System) از قانونی که در شرایط آرمانی (Ideal Condition) می‌تواند رفتار آن را تبیین کند استفاده می‌کنیم. به عبارت دیگر عواملی را که در رفتار آرمانی آن نظام، مداخله‌گر و انحرافی تلقی می‌کنیم از تبیین‌مان کنار می‌گذاریم و می‌گوییم در وضعیتی که چنان عواملی اثرگذار نباشند چه قانونی می‌تواند رفتار نظام را توضیح دهد. قانون گازهای بویل (Boyle) و قانون مدارهای سیارات کپلر (Kepler) نمونه‌هایی از این دست قوانین هستند. دو نکته دربارهٔ قانون‌های آرمانی درخور ذکر است. اول آن که به دست دادن قانون‌های آرمانی کاری نه فلسفی و پیشینی (a priori) که امری یکسر تجربی و پسینی (aposteriori) است. تنها و صرفاً از پی کاوشی تجربی است که می‌توان قانون آرمانی‌ای برای فلان رفتار شیئی پیشنهاد کرد. نکتهٔ دوم این که در پیشنهاد قانون‌های آرمانی همواره دانشمندان به تصمیم‌گیری و تعیین عوامل مداخله‌گر و نامرتب و جدا کردن آنها از عوامل مرتبط می‌پردازند. قانون آرمانی قانونی است که بر شرایطی حاکم است که رفتار موضوع مورد مطالعه تحت تأثیر عوامل مداخله‌گر نیست. به نظر هریچ تشخیص این عوامل تابع ملاحظات و معیارهای روش‌شناختی علمی‌ای همچون کفایت تجربی، سادگی، همخوانی با نظریات علمی موفق و غیره است. (Horwich, 2010: 119)

راهبرد هریچ در شرط (الف) به روشنی راهبردی طبیعت‌گرایانه (Naturalism) است. وی می‌کوشد از یکی از روش‌های رایج در علوم طبیعی، یعنی پیشنهاد قانون آرمانی برای تبیین، برای توضیح مفهوم پیروی از قاعده استفاده کند: «فعالیت S با انتظام R در شرایط آرمانی منطبق خواهد بود» (Horwich, 2010: 120). نمونهٔ «پارس کردن» را به یاد بیاوریم. برای فهم منظور رضا از «پارس کردن» باید دانست وی از چه قاعدهٔ ضمنی‌ای پیروی کرده است و مطابق شرط (الف) برای دانستن این قاعده باید دانست رضا در شرایط آرمانی از چه قاعده‌ای پیروی می‌کند. پاسخ هریچ این است:

« به ازای هر شیئی همچون x: اگر S در شرایط معرفتی آرمانی‌ای همچون T نسبت به x باشد آنگاه S واژهٔ w را بر x اطلاق می‌کند اگر و تنها اگر x مصداقی از f باشد. » (Horwich, 2010: 150)

به عبارتی دیگر:

رضا از «پارس کردن» پارس کردن را منظور دارد تنها اگر در شرایط آرمانی I آمایش داشته باشد که «پارس می‌کند» را بر چیزی اطلاق کند (apply) اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند.

به بیانی دیگر قانون آرمانی‌ای که رفتار زبانی رضا در بیان «پارس می‌کند» را تبیین می‌کند چیزی مانند این خواهد بود:

(قانون آرمانی پارس) در شرایط آرمانی‌ای همچون I کاربر زبان واژه «پارس می‌کند» را به زبان می‌آورد تنها اگر آمایش داشته باشد «پارس می‌کند» را بر چیزی اطلاق کند اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند.

روشن است که در شرایط آرمانی رضا «پارس می‌کند» را تنها برای اطلاق به چیزی به کار می‌برد که پارس کند. آن چه از تعریف پیشنهاد هریچ برای «پیروی از قاعده ضمنی» برای این مقاله مهم است شرط (ب) است.^{۱۱} شرط (ب) به ما می‌گوید که «چرا باید بگوییم فرد S از یک قاعده پیروی می‌کند و نه از یک قانون طبیعی صرف (درست آن گونه که سیارات در گردش به دور خورشید از آن تبعیت می‌کنند)» (Horwich, 2010: 118) در واقع کارکرد شرط (ب) این است که قوانین یا انتظام‌های طبیعی آرمانی را به دو بخش می‌کند: آنهایی که سخن از پیروی یا تخطی از آنها معنادار است و آنهایی که بحث از پیروی یا تخطی از آنها هیچ معنایی ندارد. صحبت از این که سیارات از قوانین کپلر پیروی می‌کنند یا سرکشی می‌کنند مضحک و بی‌معنا است اما همیشه می‌توان از آن پرسید که آیا رضا از قانون آرمانی حاکم بر کاربرد «پارس کردن» یا همان (کاربرد پارس) پیروی کرده است یا نه. با توجه به آن چه تا کنون ذکر شد می‌توان گفت:

رضا از قاعده (قانون آرمانی پارس) به نحوی ضمنی پیروی کرده است اگر و تنها اگر (الف) فعالیت رضا منطبق با (قانون آرمانی پارس) باشد و (ب) رضا آمایش داشته باشد که موارد ناسازگاری با (قانون آرمانی پارس) را تصحیح کند.

به نظر هریچ می‌توان با این تعبیر آمایشی از پیروی از قاعده در برابر شکاکیت ویتگنشتاین کریپکی ایستادگی کرد و بی آن که نیاز به توسل به پاسخ شکاکانه باشد از نحوی پاسخ طبیعت‌گرایانه آمایشی سراسر دفاع کرد. در بخش بعدی درباره قدرت این راه‌حل هریچ سخن خواهم گفت.

۵. نقد راه حل هریچ

ایراد ویتگنشتاین کریپکی به نظریه آمایشی معنا را به یاد بیاوریم. دیدیم که به نظر وی آمایشهای فرد قادر به راهنمایی عقلانی وی به کاربرد درست یک واژه نیستند. آمایشهای پیشین من دست بالا می‌گویند که اینک و در آینده واژه «پارس کردن» را چگونه به کار خواهیم برد و بر چه ویژگی‌هایی اطلاق خواهیم کرد. با این حال هرگز نمی‌گویند من «پارس کردن» را بر چه ویژگی‌هایی باید اطلاق کنم. آمایش برای کاربرد «پارس کردن» را «آمایشی درجه اول» می‌خوانم آن را این گونه توضیح می‌دهم:

آمایش درجه اول به این که «پارس کردن» را بر ویژگی‌ای اطلاق کنم اگر و تنها اگر آن ویژگی، ویژگی پارس کردن باشد.

به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین کریپکی می‌گوید که این آمایش درجه اول نمی‌تواند کاربرد درست «پارس کردن» را تعیین کند و بگوید که چگونه باید به کار رود. حال هریچ در دفاعش از رویکرد آمایشی ادعا می‌کند که پیروی از قاعده متضمن آن است که فرد میل داشته باشد خطاهای خود را در کاربرد واژگان تصحیح کند. این به اصطلاح آمایش به تصحیح خویش (Self-correction disposition) هیچ نیست مگر گرایش به بازگشت به قاعده‌ای که از آن تخطی کرده‌ام. به عبارت دیگر در تمایل به تصحیح خویش دوباره با یک آمایش رو به رو هستیم. این آمایش، آمایش به پیروی از قاعده‌ای خاص برای کاربرد خاص یک واژه نیست بلکه آمایش به محقق کردن خود فعالیت پیروی از قاعده است. عمل تصحیح خویش در حقیقت بازگشت به قاعده‌ای است که مدتی است از پیروی از آن باز مانده‌ایم. به همین جهت آن را «آمایش درجه دوم» می‌دانم. این آمایش به تصحیح را باید این گونه فهمید:

آمایش درجه دوم برای این که از قاعده پیروی کنم.

به باور هریچ چنین آمایشی برای تصحیح خویش است که باعث می‌شود انطباق با قانونی آرمانی به پیروی از قاعده بدل شود. به نظر می‌رسد که هریچ با پیشنهاد این آمایش درجه دوم سعی می‌کند با احیاء راه حل سراسر از برخاستن راه حل متناقض‌نما پیش‌گیری کند و به متناقض‌نمای ویتگنشتاین کریپکی پاسخ‌سراسر بدهد. با این همه به نظر نمی‌رسد که راه حل سراسر هریچ بتواند نظریه آمایشی را از شر شکاکیت ویتگنشتاینی برهاند. به نظر من ایرادی اساسی بر راه‌حل هریچ‌وارد است: ایراد هنجارمندی یا راهنمای عقلانی.

ایراد هنجارمندی یا راهنمای عقلانی: چنین می‌نماید که هر آنچه را که پیشتر ویتگنشتاین کریپکی درباره مشکل راهنما و هنجارمند نبودن به اصطلاح آمایش‌های درجه اول گفته است می‌توان درباره آمایش‌های درجه دوم هم بازگفت. فرض کنید من «پارس کردن» را بر ویژگی‌ای غیر از پارس کردن اطلاق کرده‌ام. حال با توجه به آن که چنین کاربردی ناقض (قانون آرمانی پارس) یا همان (شرط الف) است به نظر هریچ من آمایش خواهم داشت که اطلاق «پارس کردن» بر ویژگی‌ای غیر از پارس کردن را تصحیح کنم (شرط ب). آمایش من برای تصحیح خویش یا همان شرط (ب) قرار است تضمین‌کننده خصیصه هنجاری پیروی از قاعده باشد، اما متأسفانه چنین نیست! شکاک خواهد گفت آن چه که این آمایش درجه دوم می‌گوید صرفاً این است که من اینک و در آینده به تصحیح مورد ناقض (قانون آرمانی پارس) خواهم پرداخت اما هرگز نمی‌گویم من باید چنین کاری انجام دهم و تخطی‌ام از (قانون آرمانی پارس) را تصحیح کنم. به عبارت دیگر این آمایش درجه دوم هنوز از تأمین خصلت هنجاری پیروی از قاعده ناتوان است.

مشکل تنها بدین نکته ختم نمی‌شود. شکاک سرسخت خواهد پرسید چرا باید این آمایش درجه دوم به پیروی از قاعده را ترجیح داد و نه این آمایش درجه دوم رقیب را: آمایش درجه دوم برای این که قاعده را تغییر دهم.

دیدیم که راهنمای هریچ در معرفی قانون آرمانی و کاربرد آن برای توضیح مفهوم پیروی از قاعده، علم تجربی بود. در فرایند کار علمی بسیار پیش می‌آید که دانشمندان به موردی خلاف قانون آرمانی برخورد می‌کنند. در چنین مواردی همواره دو راه حل وجود دارد: قانون آرمانی را حفظ کنیم و مورد خلاف را مجدداً بررسی کنیم یا مورد خلاف را جدی بگیریم و قانون آرمانی را مجدداً بررسی کنیم. اگر راه نخست را بگزینیم نتیجه تصحیح یا رشته‌ای از تصحیح‌ها در مورد پیش آمده خواهد بود که آن مورد خلاف را نهایتاً با قانون سازگار خواهد کرد. اگر راه دوم را برگزیم حاصل تغییر در قانون آرمانی خواهد بود. به لحاظ منطقی هیچ یک از این دو راه بر دیگری رجحان ندارد و نمی‌توان گفت باید از فلان راه رفت و نه بهمان راه. همین وضعیت در مورد پیروی از قاعده نیز خود را نشان می‌دهد. به لحاظ منطقی نمی‌توان گفت که به هنگام روی داد موردی خلاف قاعده یا همان قانون آرمانی هریچ، آیا باید این آمایش را ترجیح داد که از قاعده پیروی نمود یا آمایش رقیب برای این که قاعده را تغییر داد. به نظر شکاک کریپکی هیچ واقعیتهایی وجود ندارد که به ما بگوید باید مورد خلاف را تصحیح کرد یا این که قانون آرمانی را تغییر داد. نتیجه

بی‌واسطه آن چه تا به این جا گفتم این است که پیشنهاد آمایشی هریچ نمی‌تواند راه را بر شکاکیت ویتگنشتاین کریپکی ببندد و چالش ویتگنشتاین کریپکی همچنان چالشی مهم و زنده است.

۶. نتیجه‌گیری

چنان که آمد به نظر ویتگنشتاین کریپکی نظریه‌های آمایشی معنا با دو مشکل اساسی رو به روی هستند: مشکل خطا و مشکل هنجارمندی. به اعتقاد وی این نظریه‌ها قادر به پاسخ به این دو ایراد نیستند. نظریه‌های آمایشی نمی‌توانند به این دو پاسخی درخور بدهند. پل هریچ جای به جای در صدد پاسخ به این دو ایراد و دفاع از نظریه آمایشی معنا برآمده است. در این مقاله خود را به بررسی بحث هریچ در باب مشکل هنجارمندی یا «استدلال راهنمایی عقلانی» و پاسخ وی بدان محدود کردم. چنان که آمد هریچ با پیشنهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی که بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» مبتنی است می‌کوشد به استدلال راهنمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. در این مقاله کوشیدم نشان دهم که راه‌حل هریچ نمی‌تواند به مسئله هنجارمندی پاسخی درست و قانع‌کننده بدهد و خود در نهایت گرفتار این مشکل است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیش از آغاز بحث توضیحی ضرورت دارد. در مورد ویتگنشتاین کریپکی همواره می‌توان دو سؤال مجزا از هم پرسید:

(پرسش تفسیری) آیا خوانش کریپکی از ویتگنشتاین متأخر خوانشی درست و وفادار به پژوهش‌های فلسفی است؟ به عبارت دیگر آیا ویتگنشتاین کریپکی همان ویتگنشتاین متأخر است؟

(پرسش فلسفی) آیا استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی به جهت فلسفی درست هستند (یعنی آیا اعتبار و راستی دارند)؟

پاسخ این دو پرسش از هم جدا است و حتی اگر روشن شود که ویتگنشتاین کریپکی هیچ ربطی به ویتگنشتاین متأخر ندارد و پاسخ (پرسش تفسیری) منفی است، باز می‌توان از اعتبار و راستی استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی سؤال کرد. من در این مقاله با (پرسش تفسیری) هیچ

- کاری نداشته‌ام و هدفم پاسخ به آن نبوده است. معنای این سخن آن نیست که پاسخ این سؤال مهم نیست، بلکه صرفاً این است که هدف مقاله چیز دیگری بوده است.
۲. در ترجمه عبارت انگلیسی «meaning-ascribing sentence» واژه «meaning» را به صورت «معنا/منظور» ترجمه کرده‌ام. دلیل چنین ترجمه‌ای ابهامی است که واژه «meaning» با خود دارد. در جمله «Shakespeare meant DOG by 'dog'» این لفظ به معنی «منظور و مراد» است اما در جمله «'Dog' means DOG» به «معنا» دلالت دارد. به این دلیل که ما هر دو جمله را «meaning-ascribing sentence» می‌دانیم بهتر دیدم کلمه را به صورت «معنا/منظور» ترجمه کنم.
۳. برای اصطلاح Disposition در رشته‌های مختلف علمی برابری فارسی متنوعی نهاده شده است. در روانشناسی این اصطلاح را به استعداد، آمادگی، آمایه، گرایش، تمایل، خلق، طبع و خصلت برگردانده‌اند. فیلسوفان نیز آن را به گرایش، استعداد، آمادگی، قابلیت، میل و تمایل ترجمه کرده‌اند. من از «آمودن» که «آمادگی» و «آمایه» از آن ساخته شده‌اند واژه «آمایش» را به عنوان معادل به کار می‌گیرم و «میل» را برای (Desire)، و «تمایل» و «گرایش» را برای (Tendency) نگاه می‌دارم. کلمه «آمایش» به ما امکان می‌دهد آمایش‌انگاری (Dispositionalism) و آمایشی (Dispositional) را هم بسازیم.
۴. در سرتاسر متن هر جا قصد دارم به معنای کلمه یا جمله‌ای اشاره کنم آن معنا را کژنوشته خواهم آورد.
۵. مقاله (Zalabardo, 1997) نمونه‌ای است از معدود فیلسوفانی که شکاکیت ویتگنشتاین کریپکی را از نوع «شکاکیت معرفت‌شناختی» (Epistemological Scepticism) یافته‌اند.
۶. برای توضیحی جامع از نامزدهای مختلفی که کریپکی برای واقعیت متناظر با جمله‌های اسنادگر معنا/منظور معرفی می‌کند نگاه کنید به (Kusch, 2006) و (Ahmed, 2007: 100-135).
۷. بحث درباره خصلت اجتماعی زبان و امتناع زبان خصوصی کاری است که در راه حل شکاکانه انجام می‌شود. در آن بخش که قسمت ایجابی برنامه ویتگنشتاین کریپکی است وی می‌کوشد نشان دهد که جامعه است که به ما می‌گوید چه کاربردی درست و چه کاربردی نادرست است. هدف این مقاله بررسی این ادعای هرپیچ است که برنامه سلبی ویتگنشتاین کریپکی (که بر رد نامزدهای مختلف برای واقعیت‌های متناظر با جملات اسنادگر معنا/منظور مبتنی است) و استدلال راهنمایی عقلانی وی ناموفق است چرا که واقعیت‌های آمایشی می‌توانند توضیح‌دهنده معنای جملات اسنادگر معنا/منظور باشند. به این ترتیب در هیچ جای مقاله درباره اجتماع و نقش آن سخنی نیامده است چرا که مستقیماً ربطی به استدلال هرپیچ نداشته است. هرپیچ می‌کوشد با رد استدلال راهنمایی عقلانی نشان دهد که راه حل سراسر راهی مفید است و به این ترتیب

نقد هریچ بر تعبیر کریپکی از مفهوم پیروی از قاعده ۱۲۷

- جلوی راه شکاکانه را که بر اولویت اجتماع مبتنی است بگیرد. به همین دلیل من هم منحصرأ به راه سراسر است پرداخته‌ام.
۸. مهره‌اسب به دلیل حرکت L-مانندش با زویه‌ای بیشتر یا کمتر از ۴۵ درجه جابه جا می‌شود.
۹. هریچ (2010: 127) راه حلی فرضی برای این مشکل پیش می‌نهد و در نهایت آن را هم رد می‌کند.
۱۰. هریچ (2012: 118-9) معتقد است که ویتگنشتاین متاخر هم پیروی از قاعده‌ضمنی را همین گونه می‌فهمد. بحث درباره‌ی شواهد متنی هریچ (پژوهشهای فلسفی شماره‌های ۵۴ و ۸۲) فراتر از هدف این مقاله است.
۱۱. کریپکی به شرط الف یعنی شرایط آرمانی حمله کرده است (Kripke, 1982: 28) و هریچ به آن هم جواب داده است برای نمونه نک (Horwich, 2012: 149-161).

کتاب‌نامه

- Ahmed, A. (2007), Saul Kripke. London: Continuum.
- Horwich, P. (1998), Meaning. Oxford: Oxford University Press.
- Horwich, P. (2010), "Regularities, Rules, Meanings, Truth Conditions, and Epistemic Norms", in Paul Horwich, Truth-Meaning-Reality, Oxford: Oxford University Press, pp. 113-142.
- Horwich, P. (2012), Wittgenstein's Metaphilosophy, Oxford: Oxford University Press.
- Kripke, S. (1982), Wittgenstein on Rules and Private Language. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kusch, M. (2006), A Scetical Guide to Meaning and Rules: Defending Kripke's Wittgenstein. Chesham: Acumen.
- Shakespeare, W. (2009), Richard III. ed. John Dover Wilson, Oxford: Cambridge University Press.
- Zalabardo, J. (1997), "Kripke's Normativity Argument", TheCanadian Journal of Philosophy, 27, no. 4, pp. 467-88, rerinted in Alexander Miller and Crispin Wright, eds. (2002), Rule-following and Meaning. Chesham: Acumen, pp. 274-293.